

نکته‌هایی درباره‌ی سی نکته در ابیات شاهنامه

قسمت دوم

باید از این حقیقت در کنار معیارها و دلایل دیگر در پژوهش شاهنامه و شناخت سخن الحاقی از اصیل بهره برد. با اینهمه نه صرف استعمال يك واژه عربی، بلکه شدت و محل و نوع و شیوه استعمال آن در کنار دلایل دیگر مورد بحث است. وگرنه حتی مواردی هست که واژه عربی اصیل است و برابر فارسی آن الحاقی است و من خود تعداد زیادی از این نوع را در تصحیح خود کرده‌ام. اما در چهار بیت مورد بحث ما که به دلایلی که گفته شد مشکوک‌اند، استعمال واژه عربی بعد که نه اصطلاح مذهبی است، نه اصطلاح علمی است، نه واژه‌ای نادر است و هیچ‌کجا در شاهنامه بکار نرفته است ولی برابر فارسی‌اش بیش از هزار بار بکار رفته است، يك دلیل مهم می‌گردد در تأیید الحاقی بودن این ابیات.

اکنون می‌پردازیم به وضعیت این چهار بیت در دستنویس‌ها و در این فرصت نگارنده کمی درباره‌ی خویشاوندی برخی از دستنویس‌های شاهنامه به عرض می‌رساند. پیش از آن این را بگویم که اگر این چهار بیت در بسیاری از دستنویس‌های شاهنامه آمده است دو دلیل دارد. يك دلیل آن این است که این قطعه مانند قطعه روایت جشن سده از قطعات الحاقی قدیمی است که در همان سده پنجم و یا آغاز سده ششم به شاهنامه راه یافته‌اند. دیگر اینکه در آن زمان‌ها که تشیع در ایران هنوز رواج چندانی نداشته است بسیاری از نسخه‌دارها و کاتبان اهل تسنن این بیت‌های معروف را می‌شناخته‌اند و کاتبان خود به این محل که می‌رسیده‌اند اگر این بیت‌ها را در دستنویس اساس خود هم نداشتند آنرا از خود یا از حاشیه کتاب به متن می‌افزودند. از اینرو اگر در پانزده دستنویس مورد استفاده من این چهار بیت در سه‌تای آنها نیست، این رقم را نباید اندک گرفت. یکی از این دستنویس‌ها دستنویس قاهره مورخ ۷۴۱ است. این دستنویس یا دستنویس لندن مورخ ۶۷۵ خویشاوند بسیار نزدیک است، بطوریکه هر دو پس از يك یا دو پشت به يك دستنویس واحد می‌رسند. هر دوی این دستنویس‌ها در چند پشت دورتر یا دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۲ که فعلاً اقدم نسخ است خویشاونداند و این سه دستنویس با یکدیگر يك شاخه را تشکیل می‌دهند. نظیر همین خویشاوندی را میان دستنویس‌های استانبول مورخ ۷۲۱ و لنینگراد مورخ ۷۲۳ و قاهره مورخ ۷۹۶ می‌بینیم. این سه دستنویس نیز پس از يك یا دو پشت از يك دستنویس واحد شاخه گرفته‌اند. این شش دستنویس به شرحی که رفت دو شاخه مشخص و متفاوت‌اند که اگرچه میان هر دو گروه عناصر آمیختگی هم هست، ولی این عناصر چندان زیاد نیست. دستنویس‌های دیگر نیز یا به یکی از این دو گروه تعلق دارند و یا دستنویس‌های آمیخته‌اند، که برخی به این گروه و برخی به گروه دیگر نزدیک‌ترند و گاه در برخی

از آنها درجه آمیختگی به اندازه‌ای است که خویشاوندی اصلی آنها را بدشواری می‌توان حدس زد. گفتم که دستنویس قاهره ۷۴۱ این چهار بیت را ندارد. ولی یکنفر بعداً آنها را در کناره افزوده است و شرح کار این فرد برای شناختن چگونگی آمیختن دستنویس‌ها با یکدیگر مثال آموزنده‌ای است. توضیح اینکه یک شخص آمده است و این دستنویس را با دستنویس دیگری که از شاخه دستنویس‌های استانبول - لنینگراد - قاهره بوده بیت بیت مقایسه کرده است و اختلاف ضبط‌ها را (خوشبختانه بدون آنکه اصل را پاک کند یا خط بکشد) در بالا و پایین واژه‌ها، و بیت‌های اضافی را در کنار صفحات نوشته است و این کار را با دقت تا آغاز پادشاهی زوطه‌ماسپ یعنی کمی بیش از ۴۵۰۰ بیت از آغاز شاهنامه انجام داده است و سپس گویا حوصله‌اش سررفته و بقیه نسخه را به حال اصلی خود گذاشته است. اکنون می‌توان به‌سادگی تصور کرد که اگر یک‌چنین دستنویسی اساس کار کاتبی قرار گیرد و آن کاتب این اصطلاحات را در کتابت جدید درون متن کند حاصل کار او دستنویسی می‌شود کاملاً آمیخته، مانند ده‌ها نمونه دیگر که در دست است. ضمناً خود اصل دستنویس هم در بخش بزرگ بیت‌های الحاقی خود از دستنویس‌های شاخه دیگر و یا دقیق‌تر از دستنویسی که دستنویس قاهره ۷۹۶ به آن برمی‌گردد تأثیر پذیرفته است و این تأثیر سبب کاهش اعتبار این دستنویس شده است.

برخلاف دستنویس قاهره ۷۴۱ این چهار بیت در دستنویس لندن ۶۷۵ هست و گفتم که این دو دستنویس با یکدیگر خویشاوند نزدیک‌اند. اکنون آیا در دستنویسی که این دو دستنویس از آن شاخه گرفته‌اند این چهار بیت بوده است یا نبوده است؟ در دستنویس لندن ۶۷۵ چند بخش کوچک کتاب به خط نو است. یکی نه‌صفحه از آغاز کتاب که می‌شود شامل مقدمه منثور و آغاز شاهنامه تا چهل بیتی از داستان‌جمشید. دوم یک صفحه از پایان داستان سهراب و هفت صفحه در دنباله آن از آغاز داستان سیاوش و سوم یک صفحه پایان کتاب. یعنی مجموعاً هجده صفحه که از آن پنج صفحه شامل مقدمه منثور است و سیزده صفحه متن شاهنامه. مرحوم برتلس در مقدمه چاپ مسکو حدس زده است که برخی از صفحات اصلی کتاب کهنه شده بوده است و از اینرو کاتب یا صاحب نسخه آن صفحات را از نو نوشته است. برطبق این حساب متن صفحات نو نیز همان اعتبار را دارد که صفحات دیگر. ولی این عقیده تا آنجا که مربوط به دیباچه کتاب است درست نیست. بلکه این بخش از آغاز کتاب افتاده بوده و کاتب جدید آنرا از روی نسخه دیگری نوشته و افزوده است. یکی به این دلیل که هرکس در این دستنویس مطالعه کرده است باید دریافته باشد که متن آغاز کتاب که به خطی نو است پر است از گشتگی‌ها و دستبردهای فراوان و آشکار که مانند آنرا در هیچیک از دستنویس‌های کهن نمی‌توان یافت، ولی با آغاز خط کهن در این دستنویس تغییر بهمی در متن کتاب روی می‌دهد. دیگر اینکه آن خویشاوندی بسیار نزدیکی که در سراسر کتاب میان این دستنویس و دستنویس قاهره ۷۴۱ هست، در آغاز کتاب که به خط نو است هیچ اثری از آن نیست. بنابراین این آغاز دستنویس لندن ۶۷۵ نه کهن

است و نه معتبر و نه خویشاوند با دستنویس قاهره ۷۴۱. نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که احتمال اینکه چهار بیت مورد بحث در اصل دستنویس لندن ۶۷۵ و نیز در دستنویسی که دو نسخه لندن ۶۷۵ و قاهره ۷۴۱ از آن شاخه گرفته‌اند نبوده‌است بیشتر است تا این احتمال که بگوئیم این چهار بیت در آن دو دستنویس بوده‌اند، ولی کاتب دستنویس قاهره ۷۴۱ آنها را زده است. چون افزودن بیشتر شیوه کار کاتبان است تا زدن.

و اما آن دو دستنویس دیگر که این چهار بیت را ندارند هر دو خویشاوندند با دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۴. بویژه یکی از این دو دستنویس با آنکه دستنویس جوانی است چه در ضبط بسیاری از واژه‌ها و چه در داشتن یا نداشتن ابیات و بویژه در ترتیب بیت‌ها خویشاوندی بسیار نزدیکی با دستنویس فلورانس دارد. با وجود این از راه اختلافاتی که میان آندو هست ثابت می‌گردد که این دستنویس جوان به دستنویس فلورانس بر نمی‌گردد، بلکه هر دو بایکی از دو پشت به یک دستنویس سوم. وجود این دستنویس چه در شناخت بیت‌های الحاقی دستنویس فلورانس - که آنها را بدون این دستنویس هم پراحتی می‌توان باز شناخت - و چه در تصحیح بخش دوم شاهنامه که دستنویس فلورانس فاقد آن است بسیار مهم است. معرفی بیشتر آن باشد برای فرصتی دیگر. در اینجا فقط می‌خواهم این نتیجه را بگیریم که در این مورد نیز باز احتمال اینکه این چهار بیت در دستنویسی که این نسخه جوان و نسخه فلورانس از آن شاخه گرفته‌اند نبوده است، ولی سپس در دستنویس فلورانس آنها را افزوده‌اند بیشتر است تا احتمال اینکه این بیت‌ها را در این دستنویس جوان زده باشند. به سخن دیگر این چهار بیت جزو بیت‌های الحاقی شاخه دستنویس‌های استانبول - لنینگراد - قاهره بوده که بخاطر شهرت آن نفوذ اندکی در شاخه دیگر نیز کرده است. مانند روایت جشن سده که آنهم از قطعات الحاقی شاخه دیگر است، ولی برعکس این چهار بیت نفوذی در شاخه دستنویس‌های فلورانس - لندن - قاهره نکرده است و این نسخه جوان هم آنها ندارد.

اینها دلایلی است که حکم بر الحاقی بودن این چهار بیت می‌کنند و چون من همه آنها را بر روی هم می‌کنم خیلی سنگین‌تر است از این احتمال ضعیف که فردوسی بخاطر احترام به مذهب سلطان این بیت‌ها را سروده باشد که در واقع فقط توجیه موجودیت این چهار بیت است و نه اثبات اصالت آن.

منقد محترم یکجا در رابطه با مذهب فردوسی سخنی گفته‌اند که نباید بی‌پاسخ بماند. می‌نویسند: «شخصیت فردوسی را نباید با شخصیت پهلوانانی که در شاهنامه چهره‌پردازی شده‌اند اشتباه گرفت».

با شخصیت افراسیاب و گرسیوز و اکوان دیو و کیکاوس و طوس البته نه. اگر گرز رستم هم در گوشه حیاط فردوسی افتاده بود شاعر هرچه می‌زد نمی‌توانست آنها را یک بند انگشت از جا تکان بدهد. همچنین اگر رستم از آن گورخری که بر در سمنگان کباب کرد و تا مغز استخوانش را خورد، یک گوشه رانش را برای فردوسی می‌گذاشت

خوراك يك هفته او را پس بود. ولی در جهت احساسات ملی، فردوسی از پهلوانان ملی شاهنامه جدا نیست، که هیچ، بلکه بعکس، این پهلوانان هرچقدر هم که در ماخا کهن چهره آنان در خطوط اصلی ترسیم شده بوده باشد، باز بدینگونه که در شاهنامه آمده‌اند پروریده احساسات ملی فردوسی هستند. هرکس که این سخن را باور ندارد، روح شاهنامه را دریافته است و تفاوت بزرگی که این اثر را از آثار حماسی دیگر نظیر گرشاسپنامه جدا می‌کند، نشناخته است. با اینهمه ما این فصد را نداریم که از شاعر «سپهبد فردوسی» بسازیم.

ایشان نوشته‌اند: «ناصرخسرو با اینکه از داعیان پرشور اسماعیلی بوده و گرد دربار شاهان و امیران سنی‌مذهب نیز نمی‌گشته، در قصیده‌ی از دادگری عمر یاد می‌کند». و سپس چند بیت از اشعار او نقل کرده‌اند، از جمله این دو بیت را:

و اینها که دم زنند به حب علی همی

گر زانکه دوستند چرخ خصم عمراند؟

و اینها که هستشان به ابوبکر دوستی

گر دوستند، چونکه هم خصم حیدراند؟

آیا چون فردوسی هم مانند ناصرخسرو شاعر بوده باید در مسائل مذهبی هم مانند او نکر کند؟ آیا این بیت‌ها نشان نمی‌دهند که در زمان ناصرخسرو گروهی دوستدار علی و دشمن عمر و گروهی دوستدار ابوبکر و خصم حیدر بوده‌اند؟ آیا تمثیل دریا و هفتاد کشتی که فردوسی آورده است و بویژه بیت‌های ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و آنچه درباره موضوع اختلاف او با محمود گزارش شده است همه ثابت نمی‌کنند که فردوسی خود بهترین مثال بیت نخستین ناصرخسرو است؟

و اما پنج بیت دیگری که به سخن فردوسی وصله کرده‌اند پس از بیت چهاردهم است. این پنج بیت چنین‌اند:

خردمند کز دور دریا بدید	کرانه نه پیدا و بن ناپدید
بدانست کو موج خواهد زدن	کس از غرق بیرون نخواهد شدن
به دل گفت اگر با نبی و وصی	شوم غرقه دارم دو یار وفی
همانا که باشد مرا دستگیر	خداوند تاج و لوا و سریر
خداوند جوی و می و انگبین	همان چشمه شیر و ماء معین

به آن قطعه‌ای که قبلاً نقل شد توجه فرمائید. فردوسی گفته است که از میان این هفتاد کشتی که بادبان برافراخته‌اند یک کشتی در میانه هست که بزرگ و زیباست و در آن محمد و علی و اهل بیت او نشسته‌اند. اگر چشم نجات و رستگاری داری باید به این کشتی میانه درآیی. یعنی جز این کشتی میانه کشتی‌های دیگر در خطر غرق شدن‌اند. بیت پانزدهم دنباله بیت چهاردهم است. ولی اکنون اگر این پنج بیت را پس از بیت چهاردهم درون متن کنیم تفسیر این ابیات چنین می‌شود که همه این کشتی‌ها حتی کشتی میانه غرق خواهند شد و هیچ‌کس نجات نخواهد یافت. با اینحال خردمند با خود می‌گوید که حالا که غرق می‌شوم بگذار با نبی و وصی غرق

شوم که دو یار وفی داشته باشم! همانگونه که در آغاز این قطعه يك نفر سنی‌مذهب با انداختن آن وصله چهاربیتی همه نظم و منطق شعر را از هم دریده است، در اینجا نیز يك شیعی‌مذهب همان کار را با این وصله پنج‌بیتی کرده است و از این پس تا پایان این قطعه کله به کله شیعی و سنی به جنگ یکدیگر شناخته‌اند. يك دلیل دیگر بر الحاقی بودن این پنج بیت اینکه نظامی عروضی که این قطعه را نقل کرده است این پنج بیت را ندارد. آنچه او آورده است چنین است:

برآن‌گیخته موج ازو تندباد
همه بادبان‌ها برافراخته
برآراسته همچو چشم خروس
همه اهل بیت نبی و وصی
بنزد نبی و وصی گیر جای
چنین‌دان و این‌راه راه من است
یقین دان که خاک پی حیدرم

خردمند گیتی چو دریا نهاد
چو هفتاد کشتی درو ساخته
میان‌ه یکی خوب کشتی عروس
پیمبر بدو اندرون با علی
اگر خلد خواهی بدیگر سرای
گرت زین بد آید گناه من است
برین زادم و هم برین بگذرم

آیا می‌توان گمان برد که نظامی عروضی درست همان پنج بیت را نه يك بیشتر و نه يك کمتر انداخته باشد؟ با اینحال چون این پنج بیت در همه دستویس‌های اساس کار نگارنده هست، من آنها را در متن میان چنگک نگهداشتم. ولی اگر یکی دوتا از دستویس‌های کهن و معتبر (نه فقط اقدم نسخ) این پنج بیت را نداشت آنها را به زیر خط می‌بردم و هم اکنون نیز ممتقدم که این بیت‌ها را می‌توان به استناد به چهار مقاله به زیر خط برد.

بیت‌های دیگر که قلم‌های سنی و شیعی بر این قطعه الحاق کرده‌اند اینهاست:
علی را چنین گفت و دیگر همین
نبی آفتاب و صحابان چو ماه

ستاینده خاک پای وصی
بدین در مرا راه گفتار نیست
ترا دشمناندرجهان خود دل‌است
که یزدان به آتش بسوزد تنش
ازو زارتر در جهان زار کیست

منم بنده اهل بیت نبی
ابا دیگران مر مرا کار نیست
دلت گر به راه خطا مایل است
نباشد جز از بی‌بدر دشمنش
هر آنکس که دردلش بغض علی است

که هستند همچون نجوم و سحاب
ابر رافضی همچنین کن دوام
کجا خارجی رافضی درخورند
ره رستگاری ازین‌است و اوست

کرانه بگیری ز بغض صحاب
تو بر خارجی لعنتی کن مدام
ابوبکر و حیدر چو بر کوثرند
تو سنی بزنی تابود هر دو دوست

ایشان درباره این بیت:

ره سود بنمود و خود مایه خورد

جهان فریبنده و گرد گرد

تصحیح بنده را بشرط مطابقت با اقدم نسخ (که اتفاقاً در اینجا مطابقت دارد، ولی اگر هم نداشت ضبط اقدم نسخ نادرست بود) پذیرفته‌اند، ولی معتقدند که گردگرد را که بنده به زیر هر دو کاف فارسی می‌خوانم، باید به زیر گاف یکم و زیر تان دوم خواند «یعنی آنچه گرد و دائره وار می‌گردد. همان است که در تعبیراتی چون گنبدنوار، چرخ مدور و مانند آنها... نیز دیده می‌شود.»

نخست خدمت ایشان عرض کنم که کمی قابل تأمل است که جهان را که به معنی کره زمین است و یا به معنی عالم و دنیا و گیتی است با *فَنُك* و چرخ و سپهر و گنبد یکی بگیریم، با وجود بیت رودکی و با وجود گواه‌های دیگری نیز که یافت می‌شود (مثلاً: ناصرخسرو، دیوان، ۵۴۱۸؛ ویس و رامین، چاپ بنیاد، ۲۴۴۵). چون جهان برخلاف *فَنُك* و سپهر و چرخ گذران است و نه دورگردنده. یعنی حرکت جهان در خط است و نه در دایره. و در شاهنامه نیز که گردان سپهر فراوان آمده است هیچ‌کجا گردان جهان نیامده است. دیگر اینکه در بیت مورد بحث ما موضوع جهان دورگردنده مطرح نیست، بلکه گردنده و متغیر و بی‌ثبات و این معنی است که تأیید و تکمیل صفت فریبنده است که پیش از آن آمده است، و این معنی است که به مضمون مصرع دوم می‌خواند و نه جهان دورگردنده. مثالی که بنده از گرشاسپنامه زده‌ام نیز ایشان را قانع نکرده است و در آنجا نیز ایشان روز و شب را بجای گزونده دورگردنده گرفته‌اند پس ناچار چند مثال دیگر از همان گرشاسپنامه نقل می‌کنم:

چو چرخست کردارشان گردگرد یکی شاد از ایشان یکی پر ز درد

۹/۶۶

آیا می‌خواهد بگوید که کردار پادشاهان که در این بیت سخن از آن است به دور خود چرخنده است؟ یا متغیر و گردنده؟ در این بیت با آنکه سخن از چرخ است و چرخ دورگردنده است و از اینرو گردگرد می‌توانست به زیر گاف یکم باشد، ولی باز به زیر هر دو کاف و به معنی متغیر آمده است. و باز درباره جان می‌گوید:

گر اندر طبایع فتد گردگرد وگر سوی دوزخ شود جفت درد

۴۲/۳۱۲

آیا گردگرد در اینجا به معنی به دور خود گردنده است؟ و باز درباره گرشاسپ:
به باغی تماشا کن گردگرد درون رفت تا رخ بشوید ز گرد

۴۰/۲۰۴

آیا گرشاسپ در باغ گردیده تفرج کرده یا اینکه مثل هنرمندان سیرک پشتک زده است یا مثل دیوانه‌ها باغ را دور زده و یا مانند کودکان به دور خود چرخ‌چرخ عباسی زده است؟

و یا این بیت از شاهنامه:

کنون دیده پر خون و دل پر ز درد ازین در بدان در دوان گردگرد

۹۷۵/۶۵/۵

آیا منیژه که در این بیت سخن از اوست از این در به آن در مدور و دائره‌وار

می‌رفته است؟

من نمی‌گویم گردگرد و گردگردان به زیر گاف یکم بکار نرفته است، مثلاً در این بیت ناصرخسرو:

چرا کرده این گنبد گردگرد

بر انسان که گوئی یکی آسیاست

۵/۸۲

بلکه می‌گویم گردگرد به زیر هر دو گاف هم بکار رفته است، اگر حتی در فرهنگها هم ثبت نشده باشد، چنانکه خندخند و ترس‌ترسان و جنب و جنبان و لرزلرزان و مانند آن را نیز داریم و در بیت مورد بحث ما و گواه‌های دیگری که آوردم همه‌جا به زیر هر دو گاف درست است و به‌زیر گاف یکم یا نادرست است و یا دور از فصاحت.

يك ایراد دیگر منتقد گرامی بر مقاله بنده این است که نوشته‌اند در مصرع دوم بیت سوم که در زیر می‌آید نیازی نیست که نخست را به پیشنهاد بنده به به‌خشت تصحیح قیاسی کنیم و بیت همین‌گونه که هست درست است:

بفرمود پس دیو ناپاک را	به آب اندر آمیختن خاک را
هرآنچ از گل آمد چو بشناختند	سبک خشت را کالبد ساختند
به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند

ایشان پس از شرحی که دربارهٔ نخست داده‌اند که می‌تواند به معنی سپس باشد نتیجه گرفته‌اند که در بیت سوم نیز به همین معنی است و نیازی به تغییر نخست به به‌خشت نیست و بیت را چنین معنی کرده‌اند: «دیوان از سنگ و گچ دیوار ساختند، و سپس مهندسان از آن دیوارها کاخ و ایوان بنا کردند». ولی ایشان بیت سوم را دقیق معنی نکرده‌اند. من می‌پرسم که چه واژه‌ای در مصرع مورد بحث بوده که ایشان آنرا به از آن معنی کرده‌اند؟ و یا به سخن دیگر از پرش را که در این مصرع آمده چه معنی کرده‌اند؟ یعنی اگر بخواهید نخست بخوانید و آنرا سپس معنی کنید و از پرش را هم کنار نگذارید باید بیت را چنین معنی کنید: دیو از سنگ و گچ دیوار ساخت و مهندس در جلوی دیوار یا بالای دیوار (ولی نه: از دیوار) گرمابه و کاخ و ایوان ساخت.

پس همانطور که عرض کردم نخست گشته به‌خشت است. بنده شرحی دادم که اختراع خشت را به جمشید نسبت می‌داده‌اند که در کتب دیگر هم آمده و در اینجا در بیت‌های یکم و دوم نیز آمده است. و گفتم که خواست ساختن طاق‌های ضربی یا زخم است که اختراع آن تحول بزرگی در بنائی بوده و از اینرو آنرا به جمشید نسبت داده‌اند. ولی گذشته از این مطلب در بیت‌های یکم و دوم که سخن از درست کردن خشت است و در بیت سوم هم دیو دیوار را با سنگ و گچ ساخته و نه با خشت، پس بهتر است این خشت هم يك مصرفی پیدا کند وگرنه هیچگونه رابطه‌ای میان دو بیت نخستین و دو بیت پس از آن نخواهد بود، بویژه اینکه بدون این تصحیح قیاسی معنی مصرع مورد بحث درست نیست.

بنده خود یعنی ز مخالفان جدی تصحیح‌های قیاسی هستم و پیش از این در همین مجله در شماره‌های ۴-۶ سال ۱۳۵۸ و ۷-۸ سال ۱۳۵۸ شرح مفصلی درباره تصحیح قیاسی داده‌ام و شرایط بسیار سختی برای آن نهاده‌ام که بازگویی آن در اینجا دیگر ضرورتی ندارد. همچنین سال‌ها پیش از آن در نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره چهارم، سال ۱۳۵۴، صفحه ۷۵۱ بجلو، شرحی در این باره داده‌ام. ضمناً در همین مقاله با گواه‌های فراوان تأکید کرده‌ام که حتی‌المقدور در تصحیح متن نباید ضبط اقدم نسخ را رها کرد و هنوز هم بر این عقیده باقی هستم، ولی نه از راه پیروی تبدیلی. ولی در اینکه در تصحیح متن گاهی نیاز به تصحیح قیاسی پیدا می‌کنیم جای هیچگونه سخنی نیست. چیزی که هست نگارنده هرکجا که به تصحیح قیاسی دست زده‌ام، از آن میان در همان مقاله در زیر شماره‌های ۶ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ همه آن شرایط سخت را که نهاده‌بودم خود نیز رعایت کرده‌ام و اگر حمل بر خودپسندی نگردد همه آن تصحیح‌ها جزو بهترین نمونه‌های قیاسی است. گذشته از این تصحیح قیاسی همیشه ترك ضبط اقدم نسخ نیست، بلکه در مواردی نیز برای نجات آن است. برای نمونه در داستان فریدون در جایی که فریدون گله سلم و تور را که معتقدند فریدون جهان را به عدالت تقسیم نکرده است پاسخ می‌دهد، در اقدم نسخ آمده است:

پسی روزگاران شدست اندرین نکرديم بر ياد بخشش زمين

در مصرع دوم در دستنویس‌های دیگر آمده است: نکرديم بر دادو، بگرديم برداد، نکرديم به پيداد، نکرديم خرداد و در دستنویس لندن ۶۷۵ واژه سوم نقطه ندارد. ضبط اقدم نسخ نادرست است و ضبط‌های دیگر همه متأخر. منقد محترم لابد با آن اصراری که در حفظ اقدم نسخ دارند متن را بهمین‌گونه درست می‌دانند. ولی من يك نقطه از آن برمی‌دارم و ضبط اقدم نسخ را از تباهی نجات می‌دهم: نکرديم بر ياد بخشش زمين.

و یا مثلاً در آغاز پادشاهی منوچهر در اقدم نسخ آمده است:

به داد و دهش و به مردانگی به نیکی و پاکی و فرزاندگی

در مصرع اول در دستنویس‌های دیگر آمده است: بداد و بایین و، بداد و دهش و، هم، بداد و به دین و، بداد و ببخشش و غیره. ضبط اقدم نسخ نادرست نیست، جز اینکه باید در آن حرف و را پس از دهش کشیده خواند و برابر يك هجای بلند گرفت. این موضوع اگرچه از نگاه وزن اشکالی ندارد، ولی فصیح نیست و همین مطلب خود يك عامل دستبرد در این مصرع بوده است. بنده يك نقطه به این ضبط می‌افزایم و معتقدم که ضبط اقدم نسخ را نجات داده‌ام: به داد و دهشن و به مردانگی.

و یا در مثال زیر توجه بفرمایید. فریدون سوگند می‌خورد:

بدان برترین نام یزدان پاک به رخشنده خورشید و ارمنده خاک

در مصرع دوم ارمنده ضبط اقدم نسخ است که نادرست و بی‌معنی است. دستنویس‌های دیگر بجای آن تیره، تاریک، آرنده و آرامیده دارند که دوتای نخستین صورت نو و تصحیح شده است و صورت سوم بی‌معنی است و صورت چهارم وزنش

نادرست است. اکنون شما چه می‌کنید؟ همان صورت نادرست ارمیده را به حکم پیروی از ضبط اقدم نسخ در متن نگه می‌دارید و یا صورت‌های نو و بظاهر درست تیره و تاریک را می‌پذیرید؟ من ارمیده را به ارمیده که ضبط‌های آرنده و آرامیده نیز آنرا تأیید می‌کنند تصحیح قیاسی می‌کنم و معتقدم که ضبط اقدم نسخ را کسه محتملا ضبط اصلی نیز هست نجات داده‌ام. واژه ارمیده صورت کوتاه آرامیده است که باز هم در شاهنامه بکار رفته است:

شما را بسه داد جهان‌آفرین دل ارمیده بادا به آیین و دین

۴۷۵/۳۸/۲

و نیز در گرشاسپنامه:

هوا هست ارمیده یاد از نهاد چو جنبد هوا نام گردهش باد

۷۴/۱۳۷

و یا باز در شاهنامه:

کمان را به زه کرد بهرام‌گور برانگیخت از دشت آرام شور

۱۸۳/۲۷۴/۷

در مصرع دوم آرام گشته ارمیده است که در برخی از دستنویس‌ها به ارمیده و آرنده (عیناً مانند مثال نخستین) گشتگی یافته است و من باز آنرا به ارمیده تصحیح قیاسی می‌کنم، به قیاس مثال‌های بالا و به تأیید ضبط‌های فاسدشده ارمیده و آرنده. این واژه باز هم در شاهنامه آمده است و یکجا مصححان چاپ مسکو حتی صورت درست آنرا هم نشناخته و به پیروی از همان شیوه مطلوب منقذ عزیز ما، یعنی پیروی بی‌چون و چرا از اقدم نسخ آنرا به زیر خط برده‌اند:

که پذیرفت خسرو ز یزدان پاک ز گردنده خورشید و ارمیده خاک

۱۳۴۵/۸۸/۹

و اما اگر ارمیده خاک یعنی زمین ساکن (به اعتقاد گذشتگان) درست است و نه تیره‌خاک یا تاریک‌خاک، پس چنانکه در مثال آخر آمده است گردنده خورشید (به اعتقاد گذشتگان) درست است و نه رخشنده خورشید، و گرنه در برابر رخشنده‌خورشید تیره‌خاک درست‌تر می‌نماید تا ارمیده‌خاک. ولی من در اینجا دست در متن نبرده‌ام. چون نه از پشتیبانی دستنویس‌ها برخوردارم و نه ضرورتی حتمی در این کار می‌بینم. اینجاست که مرز میان تصحیح تمبیدی و انتقادی و ذوقی هر یک بغوی آشکار می‌گردد. این مثال‌ها دو نکته را روشن می‌سازد. یکی اینکه گاه می‌توان با تصحیح قیاسی ضبط اقدم نسخ را که دچار گشتگی شده است نجات داد. دوم اینکه چنین نیست که ضبط اقدم نسخ همیشه درست باشد یا کمی گشتگی یافته باشد، ولی ضبط دستنویس‌های دیگر همیشه فاسد یا نو باشد. بلکه پیش می‌آید و بسیار پیش می‌آید که یک ضبط که یکجا در اقدم نسخ درست یا کمی دچار گشتگی شده و در دستنویس‌های دیگر بکلی فاسد یا تغییر یافته است، همان ضبط در جای دیگری از کتاب در اقدم نسخ بکلی فاسد است یا تغییر یافته است و برعکس در یک یا چند دستنویس دیگر

درست است یا کمی گشتگی یافته است. در مورد اول باید از ضبط اقدم نسخ پیروی کرد و در مورد دوم باید به قیاس مورد اول و به پیروی از این اصل که ضبط دشوارتر درست‌تر است از نسخ دیگر. ولی برای پی بردن به این مطلب مصحح باید چون به چنین ضبطی می‌رسد عجالاً دنباله کار تصحیح را رها کند و ساعت‌ها و گاه بی‌نتیجه بگردد و مثال‌های ارمیده و صورت‌های گردیده و تباه‌شده و یا نو آنرا در کتاب جستجو کند. در این فاصله آنکه در تصحیح روش پیروی بی‌تتبع و چشم‌بسته از اقدم نسخ است چند صفحه را تصحیح (۹) کرده‌است. ولی آقای مجتبائی یک چنین رونویسی از اقدم نسخ را که از دست هر کارمند ثبت‌احوال و میرزای هر بازاری نیز ساخته است روش علمی می‌دانند و خون جگر خوردن بنده را روش ذوقی می‌نامند و آنرا کاری در حد دستبرد کاتبان می‌شمارند.

در پایان نگاهی کوتاه به اعتبار دستنویس‌های شاهنامه می‌اندازیم. نخست این را عرض کنم که از میان چند دستنویس کامل از یک اثر که در هیچ‌یک از آنها بخشهایی یا صفحاتی از کتاب افتادگی نداشته باشد، صرف‌نظر از تاریخ کتابت آنها، دستنویسی که کوتاه‌تر است معتبرتر است. منتها بطور کلی هر چه دستنویس‌ها کهن‌تر اند به نسبت کوتاه‌تر هم هستند، ولی موارد استثناء هم زیاد دارد، مثلاً وقتی که یک دستنویس جوان از روی یک دستنویس کهن کتابت شده باشد و کاتب امین باشد و چیزی از خود بر آن افزوده نکند، این دستنویس حتی اگر بخاطر سهوهای قلمی یا بیسوادی او در ضبط واژه‌ها گشتگی‌هایی بخود بگیرد - و این موضوع در دستنویس‌های جوان و معتبر در هر حال پیش می‌آید - دست کم باز در ترتیب بیت‌ها و نداشتن بیت‌های الحاقی از بسیاری از دستنویس‌های کهن‌تر از خود معتبرتر می‌گردد.

پیش از این گفتم که دستنویس‌های شاهنامه به دو گروه تقسیم می‌گردند. یکی گروه فلورانس ۶۱۴، لندن ۶۷۵، قاهره ۷۴۱ و دیگر گروه استانبول ۷۳۱، لنینگراد ۷۳۳ و قاهره ۷۹۶. گروه نخستین هم در ضبط واژه‌ها، هم در ترتیب بیت‌ها و هم در کمتر داشتن بیت‌های الحاقی معتبرتر از گروه دوم‌اند و اعتبار گروه دوم بویژه بخاطر بیت‌های الحاقی فراوان و اغلب سست و مندراری آسیب‌سختی دیده است و متأسفانه گاه این بیت‌های الحاقی در گروه نخستین نیز نفوذ کرده‌اند که بهترین مثال آن چنانکه پیش از این یاد شد دستنویس قاهره ۷۴۱ است. معتبرترین دستنویس‌های گروه دوم دستنویس استانبول ۷۳۱ و دستنویس برلین ۸۹۴ است که اعتبار هر دو در یک سطح است ولی بمراتب بیشتر از دستنویس‌های دیگر این گروه است (البته در این مقدار از دستنویس‌های شاهنامه که نگارنده تاکنون بررسی کرده است، یعنی نزدیک به پنجاه دستنویس). در گروه نخستین دستنویس لندن ۶۷۵ از نظر ترتیب بیت‌ها با دستنویس فلورانس یکی است، از نظر اعتبار ضبط واژه‌ها کمی از دستنویس فلورانس پست‌تر است، ولی شمار بیت‌های الحاقی آن کمی کمتر از دستنویس فلورانس است. به حدس نگارنده دستنویس فلورانس در نیمه نخستین شاهنامه میان پانصد تا هزار بیت الحاقی دارد و دستنویس لندن شاید سه‌چهارم دستنویس فلورانس.

دستنویس فلورانس و لندن را باید از نظر اعتبار رویهمرفته در يك سطح نهاد و دستنویس‌های استانبول و قاهره ۷۴۱ را صرفنظر از خویشاوندی آنها در يك سطح پایین‌تر.

نتیجه سال‌ها جستجوی نگارنده در پی یافتن دستنویس‌های معتبری از شاهنامه که هنوز هم ادامه دارد پنج دستنویس است. یکی دستنویس برلین مورخ ۸۹۴ که در بالا از آن یاد شد. چهار دستنویس دیگر را بنده در فرصتی که گزارشی درباره کار خود خواهم داد بادستنویس‌های دیگر معرفی خواهم کرد. در اینجا فقط این را عرض کنم که این چهار دستنویس جزو گروه نخستین‌اند. یکی از آنها اعتباری برابری دستنویس‌های استانبول، قاهره، برلین دارد. سه‌تای دیگر از نظر ترتیب بیت‌ها کاملاً بادستنویس فلورانس و لندن می‌خوانند، از نظر اعتبار ضبط واژه‌ها کمابیش با دستنویس لندن رقابت می‌کنند، ولی از نظر شمار بیت‌های الحاقی از هر دو دستنویس فلورانس و لندن معتبرتراند. بدین‌معنی که بیش از نود درصد از بیت‌های الحاقی دستنویس فلورانس را که در دستنویس لندن نیامده است این سه دستنویس هم ندارند. و همچنین بیش از نود درصد از بیت‌های الحاقی دستنویس لندن را که در دستنویس فلورانس نیامده است در این سه دستنویس هم نیست و از سوی دیگر خود نیز بندرت بی‌تی دارند که در دو دستنویس فلورانس و لندن نیامده باشد. از آنجا که این سه دستنویس چنانکه ترتیب بیت‌ها و ضبط واژه‌ها آشکارا نشان می‌دهند با دستنویس‌های فلورانس و لندن خویشاوند نزدیک‌اند و هیچکدام هم از روی دیگری کتابت نشده‌اند، نداشتن بیت‌هایی را که تنها در دستنویس فلورانس یا تنها در دستنویس لندن آمده‌اند نمی‌توان در هر سه این دستنویس‌ها اتفاقی گرفت و یا به حساب سهو کاتبان گذاشت، بلکه این مطلب خود به تنهایی دلیل صددرصدی است در اثبات الحاقی بودن این بیت‌ها در دستنویس‌های فلورانس و لندن، یعنی اثبات اینکه این بیت‌ها یا بدست کاتبان دستنویس فلورانس و لندن و یا بدست کاتبان دستنویس‌های اساس این دو دستنویس بوجود آمده است و در دستنویسی که این دو دستنویس و آن سه دستنویس پس از چند پشت به آن برمی‌گردند نبوده است. از اینرو این سه دستنویس در تصحیح شاهنامه و بویژه در تصحیح بخش دوم شاهنامه که دستنویس فلورانس فاقد آن است، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند که به هیچ‌روی نمی‌توان از آنها چشم‌پوشید.

این نه دستنویس فعلاً معتبرترین دستنویس‌های شاهنامه‌اند. نگارنده دستنویس‌های دیگری را که در تصحیح شاهنامه چاپ مسکو مورد استفاده قرار گرفته‌اند و یا در بنیاد شاهنامه از آنها استفاده کرده‌اند بجز دستنویس کراچی مورخ ۷۵۲ که شامل نیمه دوم شاهنامه است همه را می‌شناسد و در اختیار دارد، ولی به نظر او هیچکدام اعتبار چندانی ندارند.

سخن خود را با سپاس فراوان از توجهمی که آقای مجتبائی به مقاله نگارنده افکنده‌اند و امید از اینکه در آینده نیز همچنان از نظر بی‌غرض و سختگیر ایشان برخوردار گردم پایان می‌دهم.